پنجشنبه ۲۱ فروردین ۱۴۰۴
شماره ۴۳۸۳
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

پایان بازماجرای تعرفه‌های ترامپ

اول آمریکا یا اول چین؟

سیدمهدی طالبی
پژوهشگر حوزه بین‌الملل

هرچه زمان به‌پیش می‌رود، پرده‌های جدیدی از تناقضات و زیان‌های سیاست تعرفه‌ای دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا رو می‌شود. کارشناسان و رسانه‌ها همچنان در حال کندوکاو درباره ابعاد آن هستند. سیاست تعرفه‌ای ترامپ نه‌تنها به اختلاف میان واشنگتن با جهان و متحدان آمریکا منجر شده بلکه در داخل دولت و طرف‌داران رئیس‌جمهور نیز شکاف ایجاد کرده است.

ایلان ماسک مشاور ترامپ و رئیس شرکت‌های بزرگ ایکس، تسلا و اسپیس ایکس یکی از برجسته‌ترین مخالفان آن است. او اخیراً در قالب یک جدال لفظی با «پیتر ناوارو» مشاور اقتصادی ارشد ترامپ، او را یک «احمق تمام‌عیار» توصیف کرده است.

ترامپ هم‌زمان با تصمیمش برای اخراج مهاجران عمدتاً لاتین‌تبار از آمریکا که باعث کاهش سطح دستمزدها شده‌اند، قصد دارد کارخانه‌های تولیدی را به کشورش منتقل کند؛ اقدامی دوسویه برای افزایش هزینه‌های تولید.

به نظر می‌رسد اعمال تعرفه‌ها بیشتر از یک اقدام برنامه‌ریزی شده، تلاشی غریزی برای واکنش به شرایط جهانی است که در آن اقتصاد چین و قدرت‌های دیگر در حال قدرت‌گیری است.

تقویت فروش داخلی نسبت به تجارت بین‌المللی و پیامدها

اعمال سیاست تعرفه‌ای ترامپ بر روی کالاهای چینی در دولت اولش باعث شد تا پکن به این فکر بیفتد که به‌جای صادرات کالا، تلاش کند با تقویت اقتصاد داخلی، تولیداتش را در اقتصاد خود به فروش برساند. این سیاست باعث می‌شد تا وابستگی چین به صادرات کاهش یابد و کالاهای تولیدی در دست سرمایه‌گذاران باقی نماند.

انتهای سیاست کنونی ترامپ نیز تقریباً تقویت فروش داخلی است زیرا راهی جز آن وجود ندارد. تولید کالا در آمریکا بسیار گران‌تر از شرق آسیا و کشورهای دارای نیروی کار ارزان است و نمی‌توان انتظار داشت چنین کالایی را بتوان به کشورهای سراسر جهان صادر کرد؛ در نتیجه دولت آمریکا مجبور خواهد بود با ارائه تسهیلات حمایتی به مردمش، کالاهای تولیدی را در داخل کشور بفروش برساند.

دیگر کشورهای جهان هم دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شوند؛ در فقدان امکان صادرات به آمریکا و تضعیف سرمایه‌گذاری، از میزان تولید کاسته خواهد شد. از سوی دیگر تضعیف اقتصاد جهانی بر اثر سیاست‌های حمایتی، ضربه‌ای دیگر بر تولید خواهد بود.

ضربه به تولید، چنین کشورهایی را هم مجبور خواهد کرد تا برای حفظ تولید، سیاست‌های حمایتی را در پیش گیرند.

شکل‌گیری فضایی که در آن اقتصادهای داخلی به زیان تجارت بین‌المللی تقویت می‌شود، پیامدها و تبعاتی در پی دارد.

۱ تضعیف سیستم‌های پرداخت بین‌المللی

اگر اقتصادهای داخلی در سراسر جهان تقویت شوند و نیاز به تجارت بین‌المللی به‌شدت کمتر شود، به همان میزان نیاز به سیستم تسویه خارجی و احتیاج به ارز معتبر بین‌المللی کاهش خواهد یافت. این مسئله باعث خواهد شد تا تسلط آمریکا بر گلوگاه‌های مالی جهان از بین برود.

۲ تضعیف نفوذ جهانی همه جانبه

تضعیف نفوذ اقتصادی و مالی آمریکا در جهان، به همراه کاهش تعهدات امنیتی این کشور و ضربه‌ای که ترامپ و جنایت‌های رژیم صهیونیستی در غزه به وجهه واشنگتن وارد کرده‌اند، بخش بزرگی از نفوذ جهانی آمریکا را از بین می‌برد.

۳ تسری تقویت اقتصاد داخلی به تجارت پیرامونی و ظهور شبه‌امپراتوری‌ها

با بین‌المللی‌زدایی از تجارت جهانی و تقویت سیاست‌های مبتنی بر تولید و فروش داخلی، در تداوم آن اقتصاد منطقه‌ای نیز رشد خواهد کرد. به‌عنوان نمونه، آمریکا با هزینه‌های تولید بالا قادر به صادرات کالا به اقصا نقاط جهان نخواهد بود، اما بالاجبار و با فشار کالاهای خود را روانه کشورهای پیرامونی در آمریکای شمالی خواهد کرد.

این مسئله برای دیگر کشورها و مناطق نیز رخ خواهد داد. در نتیجه می‌توان توقع داشت که امپراتوری‌ها یا شبه‌امپراتوری‌ها در سراسر جهان سر برآورند. شاید بی‌جهت نباشد که دولت ترامپ بر الحاق کانادا اصرار دارد. الحاق کشور پرجمعیت مکزیک به آمریکا امروزه غیرممکن بوده و واشنگتن نیز تمایلی به آن ندارد زیرا این کار می‌تواند توازن جمعیتی در آمریکا را به زیان آنگلو پروتستان‌ها و به نفع لاتین‌تباران برهم بزند. ازاین‌رو فعلاً تمرکز آمریکا بر الحاق کانادا قرار دارد.

۴ کاهش ارزش دلار با دستکاری

تقویت تولید داخلی در آمریکا شاید از جهاتی باعث افزایش ارزش دلار شود اما باتوجه‌به هزینه‌های بالای تولید، یک راه برای رقابت‌پذیری صادراتی کالاهای آمریکایی، کاهش عمدی ارزش دلار خواهد بود. دولت آمریکا باتوجه‌به گران‌شدن قیمت کالا و برای تقویت قدرت خرید، چاره‌ای جز چاپ پول نخواهد داشت که نتیجه‌اش کاهش ارزش دلار است.

از اعمال تعرفه‌ها گرفته تا کاهش ارزش دلار، همه اقدامات باعث ضربه به اقتصاد خانوارهای آمریکایی می‌شوند، اما راهکار واشنگتن برای پاسخ به این بحران، جبران کاهش درآمدها و ارزش پول، با کار بیشتر و تسهیل شرایط دسترسی به شغل است.

نکات

۱ صادرات کالا به آمریکا برای کشورهای جهان جهت جمع‌آوری دلار برای تجارت خارجی ضروری است. واشنگتن نیز از نیاز کشورها به دلار سوءاستفاده کرده و از طریق چاپ بدون پشتوانه صدها میلیارد دلار، تقریباً بدون پرداخت هزینه مقادیر عظیمی کالا وارد می‌کند.

در مقابل کشورها هرچند مشتاق صادرات به آمریکا هستند اما تمایل چندانی برای واردات کالا از این کشور ندارند. این امر دلایلی دارد؛ نخست آنکه قیمت کالاهای تولیدی در آمریکا باتوجه‌به سرانه بالای درآمد مردم، گران است. دوم آنکه کالای شرکت‌های آمریکایی در این کشور تولید نمی‌شوند بلکه در کشورهای دیگر مانند چین یا هند تولید می‌گردند.

۲ اجرا و به سرانجام رساندن اهداف سیاست تعرفه‌ای ترامپ از لحاظ زمانی به بیش از دوره دو دولت نیاز دارد. شاید اجرای این طرح به یک دهه زمان نیاز داشته باشد.

این مسئله در حالی وجود دارد که حداکثر عمر دولت‌ها ۸ساله است و از سال ۲۰۱۷، این عمر در آمریکا به ۴ سال کاهش یافته است. دولت دوم ترامپ سومین دولت ۴ ساله پیاپی در آمریکاست زیرا او قادر نیست برای سومین بار در انتخابات نامزد شود؛ هرچند خود او به چنین اقدامی علاقه نشان داده است.

بسیاری از شرکت‌ها مردد هستند که اگر کارخانه‌های تولیدی خود را به آمریکا منتقل کنند، در این صورت با تغییر دولت و برداشته‌شدن تعرفه‌ها مزیت خود را ازدست‌داده و باید بار دیگر به مناطق تولید قبلی که عمدتاً در شرق آسیا هستند، بازگردند.

این تردید یکی از عوامل اقدام‌نکردن بسیاری از شرکت‌ها برای انتقال دارایی‌های تولیدی‌شان به خاک آمریکاست.

۳ ترامپ می‌خواهد با وضع تعرفه کلی بر کالاهای تولیدی کشورها، تولید داخلی در آمریکا را تقویت کند، اما مشکل آنجاست که مواد اولیه بخشی از صنایع تولیدی آمریکا نیز جزئی از این موارد هستند.

تام تیلیس، سناتور جمهوری‌خواه کارولینای شمالی نگران است که وضع تعرفه بر چین که به ۱۰۴ درصد رسیده است، می‌تواند با اثرگذاری بر واردات آلومینیوم و فولاد از این کشور، اوضاع شرکت‌های مستقر در ایالتش را روبه وخامت ببرد.

ترامپ تاکنون سه مرحله تعرفه بر روی چین وضع کرده است؛ ۲۰ درصد، ۳۴ درصد و ۵۰ درصد. در مقابل چینی‌ها نیز از مرحله دوم دست به مقابله برابرزده و ۳۴ و ۵۰ درصد تعرفه بر روی کالاهای آمریکایی وضع کرده‌اند که در مجموع ۸۴ درصد می‌شود.

سیاست ترامپ در برابر چین از طریق گران‌سازی موارد اولیه تولیدی به تولید در آمریکا ضربه وارد کرده و در وهله دوم به دلیل انتقام‌پکن و وضع تعرفه متقابل، ضربه مجددی به تولید در این کشور وارد می‌کند.

۴ سیاست‌های تعرفه‌ای دولت ترامپ تاکنون در خروج شرکت‌ها از چین موفق‌تر بوده‌اند تا آنکه بتوانند این شرکت‌ها را به انتقال کارخانجاتشان به آمریکا تشویق کنند. شاید یکی از دلایل همه شمول‌شدن تعرفه‌ها در دولت دوم ترامپ همین مسئله باشد.

درباره این موضوع می‌توان به صحبت‌های جیمز لنکفورد، سناتور جمهوری‌خواه ایالت اوکلاهاما اشاره کرد که گفته است «شرکتی در ایالت او وجود دارد که «میلیون‌ها دلار» را برای انتقال تولید قطعات خود از چین به ویتنام هزینه کرده است. اما اکنون که ویتنام با تعرفه‌های شدید مواجه است، این تجارت نمی‌تواند با مذاکره در مورد قیمت‌ها با خرده‌فروشان پیش برود.»

شرکت‌ها کارخانه‌های خود را از چین خارج کرده‌اند اما بسیاری در همان شرق آسیا مانده و خطوط خود را در ویتنام، کامبوج و تایلند برپا کرده‌اند. آن‌هایی نیز که به آمریکای شمالی رفته‌اند، ترجیحشان استقرار در مکزیک بوده است.

۵ شکاف بسیار بالا و چندجانبه در هزینه تمام‌شده باعث می‌شود حتی با وجود اعمال تعرفه‌های بالا، همچنان انتقال خطوط تولیدی به آمریکا به صرفه نباشد. هزینه کارگر در آمریکا نسبت به کشورهای پرجمعیت در شرق آسیا می‌تواند تا ۱۰ برابر بیشتر باشد، اما مسائل بیشتری نیز وجود دارند. در این کشورها مالیات‌ها کم و هزینه برخی از خدمات مانند آب رایگان است، اما در آمریکا علاوه بر مالیات، خدمات هزینه‌های سنگینی دارد.

۶ ترامپ پس از اعمال تعرفه‌ها در توضیح تاریخ ضربه به تولید در آمریکا گفت: «کشور ما و مالیات‌دهندگان آن بیش از ۵۰ سال است که از بین رفته‌اند. اما این دیگر اتفاق نخواهد افتاد.» نیم قرن دوری از تولید حکایت از برنامه‌ای سنگین و منطبق با شرایط آمریکا دارد که تغییر آن به سادگی قابل اجرا نیست. باید ابتدا بررسی کرد ریشه و پیشران‌های انتقال خطوط تولیدی از آمریکا به دیگر نقاط جهان چه بوده‌اند و آیا می‌توان امروز بدون توجه به آن‌ها، تیشه به ریشه یک روند قدیمی و مستحکم زد؟ ایجاد تغییرات بدون درنظر گرفتن این ریشه‌ها می‌تواند به شکست ترامپ منتهی شود.

۷ تبدیل آمریکا به کشوری تولیدی، رؤیای آمریکایی را از بین خواهد برد. با اعمال تعرفه‌ها و انتقال خطوط تولید به داخل، تأمین کالا در آمریکا گران‌تر شده و رفاه در این کشور تضعیف می‌شود. در چنین شرایطی مهاجران نخبه تمایل کمتری به حضور در آمریکا خواهند داشت که می‌تواند اثراتی بر فناوری این کشور بگذارد.

۸ تلاش دولت آمریکا برای تحریک شرکت‌ها برای انتقال خطوط تولیدشان به آمریکا در شرایطی است که ترامپ هم‌زمان خواهان مسدودسازی مسیر مهاجرت‌هاست. تناقض‌های این چنینی نشان می‌دهد ترامپ در حال تحمیل بار سنگینی به آمریکاست که در نهایت خارج از توان آن خواهد بود.

نتیجه

به نظر می‌رسد سیاست تعرفه‌ای ترامپ در دولت دومش برخلاف دولت اول، بر اساس صرفاً رقابت با چین بر سر هژمونی جهانی طراحی نشده است. در دولت اول، هدف ترامپ بهبود موضع آمریکا در رقابت با چین بود، اما در دولت دوم او، تغییرات روندهای جهانی که در آن تکثر قدرت و تقویت مناسبات منطقه‌ای مطرح است، مورد توجه قرار گرفته‌اند. آمریکا احتمالاً دیگر پذیرفته که خبری از دوران هژمونی گذشته نیست، گرچه به موازات پذیرش این موضوع، همچنان راه‌هایی را برای تداوم آن امتحان می‌کند؛ تلاشی مانند افزایش نفوذ در غرب آسیا.

دولت ترامپ با اعمال سیاست‌های تعرفه‌ای، جهان را به سمت تقویت اقتصادهای داخلی و مناسبات منطقه‌ای سوق می‌دهد درحالی‌که روابط جهانی و فرامنطقه‌ای تضعیف خواهند شد. به نظر می‌رسد برهم زدن روابط جهانی و فروکاست آن به نفع روابط منطقه‌ای، تلاشی برای تغییر زمین بازی است. در شرایطی که اقتصاد آزاد جهانی جریان دارد، این چین است که از فضا استفاده کرده و قدرتش را به مدد آن در سراسر کره زمین گسترده می‌کند؛ ازجمله در آمریکای شمالی و خاک خود آمریکا. واشنگتن چه راهی در برابر این پدیده دارد؟ آیا می‌تواند با اقتصاد تولیدی چین رقابت کند؟ جواب مشخص است. آمریکا در این رقابت کم آورده و باید زمین را تغییر دهد. اگر رقابت در عرصه جهانی ادامه یابد، چین به قدرت خواهد رسید و قدرت آمریکا بیش از پیش در همان آمریکای شمالی محدود می‌شود. پس راهی که به ذهن مقامات آمریکایی می‌رسد، آن است که فضایی بسازند که در آن چین نتواند از همکاری‌های جهانی بهره گیرد و ناگزیر، همانند آمریکا در منطقه‌اش محدود شود. در این شرایط آمریکا زیانی نمی‌کند، زیرا سرنوشت محتومش محدود شدن به منطقه محل استقرارش است، اما این چین خواهد بود که زیان می‌کند زیرا فرصت بسط قدرت جهانی‌اش را از دست می‌دهد.

این جملات را حتماً پیش از مرگ بخوانید

دشمن پشت دروازه‌ها

ادامه از صفحه یک

آنچه فرانسوی‌ها نداشتند

پایان جنگ جهانی اول شروع یک دوران جدید در اندیشه جهان به خصوص در اروپا بود. فرانسوی‌ها که پایتخت آن روزگار در مصرف این ادبیات بودند، بنیان اندیشه‌های ضد جنگ و ضد خشم را بیشتر از دیگران در اذهان خود می‌کاشتند. روشنفکران آن روزگار با تأثیری که از جنگ جهانی اول، جنگ پروس و نبردهای ناپلئونی گرفته بودند، ذهن مردم را به شدت جنگ‌زده کرده و به آن‌ها تلقین می‌کردند که جنگ «بد» است، دفاع و تجاوز هم هیچ فرقی با هم ندارند، آن هم در روزگاری که صدای تیز شدن شمشیر آلمانی‌ها گوش تمام اروپا را پر کرده بود. نویسنده‌ها و روزنامه‌نگاران به مردم تلقین می‌کردند که میهن‌دوستی که یک انگیزه دفاعی است اندیشه‌ای پوچ و ابزار دست دیکتاتورها برای جنگ‌افروزی، کشورگشایی و قدرت‌طلبی است و اشتیاق مردم به وطن مثل روغن چرخ دنده‌های این ماشین جنگی عمل می‌کند.

فقط همین هم نبود، هیتلر در سال ۱۹۳۴ خودش را به عنوان پیشوای آلمان معرفی کرد، پنج سال بعد وقتی «ژان پل سارتر» از آلمان به فرانسه برگشت در یک اظهار نظر عجیب گفت که بین آلمان هیتلر و فرانسه هیچ تفاوتی وجود ندارد! درست در آستانه جنگ جهانی دوم! یا اینکه درست در زمانی که هیتلر به عنوان پیشوای «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران» فعالیت می‌کرد، به‌عنوان صدر اعظم آلمان انتخاب می‌شد و کارخانه‌های تولید سلاح برپا می‌کرد «برتراند راسل» انگلیسی گفت انگلیس باید خودش را خلع سلاح و تمام ارتش را منحل کند.

همان ایامی که «اریش ماریا مارک» رمان «در جبهه غرب خبری نیست» را در آلمان نوشت با کتاب سوزی توسط دانشجویان نازی مواجه شد و تابعیت آلمانی او را سلب کردند. در مقابل وقتی «ارنست همینگوی» رمان «وداع با اسلحه» را در آمریکا نوشت در اروپا و آمریکا همه از آن استقبال کردند. دقت کنید، زمانی به اندیشه‌های ضد جنگ اهمیت می‌دادند که هیتلر برای آتش جنگ در اروپا و کل جهان هیزم تدارک می‌دید. سؤال این است؛ وقتی در همسایگی چنین جنگ‌طلبی هستید، آیا خود فکر کردن به این اندیشه‌ها هم به تنهایی خطرناک نیست؟

موضوع نویسنده این نیست که کدام رفتار درست است. ما هم مثل شما فکر می‌کنیم اگر هیتلر به این نظریات بیشتر دقت می‌کرد دیگر واقعاً در جبهه غرب خبری نبود. موضع ما اما مقایسه رفتار آدم‌ها با این مدل ادبیات است. فرانسوی‌ها با ۱۵۶ لشکر در مقابل ۱۳۶ لشکر آلمان صف بسته بودند و ۴۰۰۰ تانک داشتند، درحالی‌که آلمانی‌ها در مقابل ۲۸۰۰ تانک به جنگ آورده بودند، یعنی ۱۲۰۰ تانک کمتر! ارتش انگلیس، هلند و بلژیک، فرانسه را همراهی می‌کردند و تمام دنیا می‌دیدند که هیتلر خونخوار در حال تجاوز به خاک فرانسوی‌هاست و کسی به او حق نمی‌داد. درواقع ارتش فرانسه برای پیروزی بر ورماخت (ارتش آلمان) همه‌چیز داشت؛ نیروی نظامی، تجهیزات، پول، مشروعیت و هرچیز دیگری که فکر کنید. فقط یک چیز نداشت: فرانسوی‌ها از جنگ و جنگیدن سرد شده بودند، ارتش فرانسه برای پیروزی در این میدان «خشم» نداشت!

این یک مقالهٔ جنگ‌طلبانه نیست!

اجازه بدهید سؤالی بپرسیم: طلا ارزش بیشتری دارد یا مس؟! اولین پاسخی که به این سؤال می‌دهیم بدون شک این است که طلا ارزش بیشتری دارد. اما اگر به سؤال شرط دیگری اضافه کنیم چه می‌شود؟ مثلاً این‌که ۱۰۰ کیلو مس بیشتر ارزش دارد یا یک گرم طلا؟ حالا به خوبی می‌توان درک کرد که نتیجه این قیاس متفاوت است، ما در خلأ زندگی نمی‌کنیم که صرفاً یک چیز را با یک چیز دیگر در دو کفه ترازو بگذاریم. ما با مؤلفه‌های مختلفی روبه‌رو هستیم که روی تصمیم ما تأثیر می‌گذارند. خشم هم یکی از همین مؤلفه‌هاست که تعادل محاسبات را به هم می‌زند.

خشم در نگاه اول خیلی چیز بدی است. آدم را کور می‌کند، باعث می‌شود که تصمیم‌گیری از حالت و مسیر عادی خود خارج شود، باعث می‌شود انسان در لحظه درست از پای میز بلند نشود، باعث می‌شود حتی به عواقب اتفاقی که می‌افتد هم فکر نکند. اما بیایید یک تمرین کنیم؛ یک نفر در خیابان به یکی از اعضای خانواده شما حمله کرده و برای دزدیدن تلفن همراه یا هر وسیله قیمتی دیگری با چاقو به او صدمه می‌زند. شما به صحنه حادثه می‌رسید. اولین چیزی که به شما کمک می‌کند تا از خانواده خودتان، عزیزان‌تان یا آدم‌هایی که در قبال‌شان احساس مسئولیت می‌کنید دفاع کنید، چیست؟ آیا کنترل خشم در این لحظه کار درستی است؟ درست مثل کنترل نکردن خشم در مواقع غیرضروری، کار غلطی است! حالا شما اسمش را چیز دیگری بگذارید، اما در اینجا به آن خشم می‌گوییم.

مردم فرانسه و اروپا در روزهایی خشم را در خود کشته بودند که هیتلر داشت مشت آهنین حزب نازی را از دستکش‌های مخملی بیرون می‌آورد و برای پرتاب کردن آن به صورت دنیا خودش را آماده می‌کرد. مردم اروپا، آسیا و آفریقا بابت این کنترل خشم ۵۵ میلیون کشته دادند! چیزی حدود سه درصد کل جمعیت جهان در آن زمان! این درحالی بود که اگر در همان ابتدا و در دفاع از لهستان، از غرب به آلمان نازی حمله می‌کردند جنگ این‌قدر گسترده نمی‌شد. مشروعیت این کار هم توافق‌نامه دفاعی مشترک با لهستان بود. شاید فکر کنید که ادامه این مطلب را پیش‌بینی کرده‌اید، اما اصلاً درست نیست، این یک مقاله جنگ‌طلبانه نیست.

آیا نویسنده معتقد است ما باید در یک اقدام پیش‌دستانه به آمریکا یا هر رژیم و کشور دیگری که نقش آلمان نازی را بازی می‌کند حمله کنیم؟ قطعاً این‌طور نیست! نویسنده حتی صلاحیت مطرح کردن این موضوع را در خود نمی‌بیند. این یک محاسبه ریاضی نیست که ما داده‌ها را توی یک فرمول بگذاریم و به پاسخ برسیم. این یک مسئله نظامی است که کارشناسان خودش را دارد. ما حتی به آن‌ها توصیه‌ای هم نداریم جز این‌که: «تا آخرین حد ممکن از جنگ پرهیز کنید!» اما این مطلب یک مخاطب خاص دارد که به هیچ عنوان نیروهای نظامی نیستند.

یک چشم به‌هم زدن

شاید فکر کنید ما حرص خودمان به اندازه کافی هست، دیگر نایی برای خوردن حرص دیگران نداریم، اما این حرص دیگران نیست. فرانسوی‌ها هم همین‌طور فکر می‌کردند، اما خیلی سریع‌تر از آنچه تصور می‌شد صلیب‌های شکسته را در رژه سربازان آلمانی در پاریس دیدند. اگر از فرانسوی‌ها بپرسید به شما خواهند گفت که واقعاً به اندازه یک «چشم به‌هم زدن» گذشت! تنها و تنها ۹ ماه بعد از حمله به لهستان، آلمانی‌ها به سراغ فرانسه رفتند و هنوز یک سال از آغاز جنگ جهانی نگذشته بود که زیر برج ایفل رژه می‌رفتند. چیزی کمتر از فاصله امروز ما با «طوفان الاقصی»!

این اتفاق ممکن است در «اردن»، «سوریه»، «عراق» و حتی «مصر» و «عربستان» هم بیفتد و هیچ ربطی هم ندارد که آن‌ها با چه کسی توافق و دوستی و با چه کسی اختلاف و جنگ دارند. مگر کشتار وحشیانه این روزهای غزه بلافاصله بعد از توافق آتش‌بس نبود؟ مگر همین چند روز پیش نبود که صهیونیست‌ها زیر سایه «آتش‌بس» با «حماس» تبادل اسیر می‌کردند؟ چه تضمینی وجود دارد که توافق‌های دیگر هم زیر پا نرود؟ چه ضمانتی وجود دارد که یک کاسب معامله‌گر با پیشنهادی بهتر و بالاتر دوباره روی قراردادش پا نگذارد؟ پس «اسلو» و «ژنو» و «شرم‌الشیخ» و هزار قرار و تعهدی که زیر پا گذاشته شد چه؟ فراموش کردیم؟ به همین زودی؟! مگر نه این‌که تعرفه‌های آمریکا صدای متحدان اروپایی‌اش را هم بلند کرده؟ مگر ادعای فلان کشور و فلان سرزمین را به زبان نیاورده؟ آن‌ها که هم‌پیمان بودند، روی چه‌چیزی حساب می‌کنیم که این‌قدر آرام نشسته‌ایم و به روی خودمان هم نمی‌آوریم؟! خودمان می‌دانیم که آن‌ها در راهی ایستاده‌اند که مقصدش تهران است و ما مردم عادی که نه موشک، نه تانک و نه حتی لباس نظامی نداریم یک قلب گرم می‌تواند ما را به صحنه جنگ برگرداند. آن‌هم در روزهایی که دنیا سردترین روزهای قرن جدید را سپری می‌کند.

بیایید با هم مرور کنیم که در دنیا چه خبر است؛ هرروز موشک‌های بیشتری به زمین غزه می‌خورند و آدم‌های بیشتری به آسمان پرت می‌شوند. در مقابل تعداد بیانیه‌ها، محکومیت‌ها، توییت‌ها و حتی راهپیمایی‌ها روز به روز کمتر می‌شود و قلب‌های مردم دنیا درحالی‌که آتش در حال شعله‌ورتر شدن است هر روز سردتر می‌شود. بیایید با هم یک تمرین کنیم.

یک تمرین خیلی سخت!

خواننده این مطلب ممکن است هرکسی باشد، یک مسلمان شیعه، سنی، مسیحی یا هر مسلک دیگری. در هر دسته‌ای که قرار دارید به خلوت خودتان بروید، چراغ‌ها را خاموش کنید و بدون هیچ سانسور و ملاحظه‌ای فیلم‌های مربوط به غزه را ببینید، تا آخر هم ببینید. جنازه‌ها را ببینید، بچه‌های ترسیده را ببینید، مردهایی را ببینید که دارند تکه‌تکه جنازه فرزندان‌شان را از زیر خاک بیرون می‌کشند، جنازه زن‌هایی را ببینید که بچه‌هاشان بالای سرشان نشسته‌اند و می‌لرزند. تصویر آن مردی را ببینید که نوزاد بدون سرش را بلند کرده و به دوربین نشان می‌دهد، فیلمی را ببینید که دختربچه‌ای با ترس و گریه برای خواهر کوچک‌ترش تعریف می‌کند که خودش جنازه مادرش را دیده که سر ندارد و از همه مهم‌تر تکان خوردن خبرنگاری را ببینید که روی صندلی نشسته است و زنده زنده می‌سوزد! به بوی کبابی که از سوختن جنازه‌های خانواده بلند می‌شود فکر کنید، به لخته‌های خونی که روی پیراهن می‌ماند و برای شستن آن آبی وجود ندارد، به موهای سوخته فکر کنید که روزی با دست‌شانه می‌شدند، به‌صورت‌های زیبایی که در مقابل محبوب‌شان متلاشی شده‌اند، به جنازه‌های بدون خداحافظی، به نقش خون عزیزان که روی دیوارها شتک‌زده، به عروسک‌های بی‌صاحب! بعد تلفن همراه‌تان را خاموش کنید و در تاریکی یکی‌یکی آدم‌هایی که دوست دارید را جای شخصیت‌های این داستان‌ها بگذارید. تصور کنید که جای آن پدر هستید یا آن مادر یا همکار آن خبرنگار یا آن همسری هستید که روی کفن همسرش می‌نویسد «نفسم و عمرم» و با انگشت این کار را روی زمین تمرین کنید. به جای آن بچه‌ها تمرین کنید که خبر تکه‌تکه شدن عزیزان‌تان را چطور می‌خواهید به دیگران برسانید. به این فکر کنید که عزیزانی دارید که برای دفاع کردن از خودشان روی شما حساب کرده‌اند و هیچ‌کاری از دست‌تان بر نمی‌آید، به این فکر کنید که اگر جای آن پسر بچه بودید که شهادتین را در گوش برادر کوچکش می‌خواند چه احساسی داشتید؟

چیزی نیست، نترسید، این فقط یک تمرین است. شما می‌توانید از کابوسی که برای خودتان ساخته‌اید با زدن کلید برق و خارج شدن از اتاق بیرون بیایید. خدا تمام عزیزان‌تان را برای‌تان نگه دارد، برای شما که حتی طاقت دیدن سرماخوردگی آن‌ها را هم ندارید! اما زود از سر این سفره بلند نشوید، گریه کنید، حتی به کسی که دکمه شلیک را فشار می‌دهد و یا دستور حمله را صادر می‌کند هم فکر نکنید. فقط به این فکر کنید که آن موشک توی محله شما خورده و این اجسامی که روی هوا پرواز می‌کنند آدم‌هایی بودند که شما می‌شناختید یا دوست‌شان داشتید. فکر کنید برای خرید نان از خانه خارج شده‌اید و وقتی برمی‌گردید نه خانه‌ای مانده، نه پدری و نه مادری، فکر کنید باید برای باقی عمر کوتاه یا بلندتان به یک قاب عکس شکسته که از زیر آوار بیرون می‌کشید بگویید: «خانواده!» تازه اگر شانس بیاورید و عکسی باقی مانده باشد!

بعد که بیرون آمدید به تمام آن‌هایی که دوست‌شان دارید و در این حال تصورشان کردید نگاه کنید، زنگ بزنید یا حتی آن‌ها را در آغوش بگیرید. فکر کنید آخرین بار است. یک لحظه فکر کنید این‌که آن‌ها را می‌بینید، صدای آن‌ها را می‌شنوید یا گرمی آغوش‌شان را دوباره تجربه می‌کنید چقدر می‌ارزد؟ بعد به آدم‌هایی فکر کنید که فرصت بیرون آمدن از این کابوس را ندارند! بی‌رحمانه بود، نه؟ حالا بروید و طور دیگری زندگی کنید و به خاطر داشته باشید در دنیایی که زور حرف اول را می‌زند، همه قوانین بشری در خدمت پول و قدرت است و برای تجاوز به هر انسان و خاکی بهانه‌های واهی مثل «سلاح‌های کشتارجمعی عراق» -که هیچ وقت پیدا نشدند- کافی است. سکوت راه‌حل مناسبی برای در امان بودن نیست.

کمپوت‌های گیلاس

«ژوزف اولین کسی بود که توی جنگ نفله شد. توی یک حمله گلوله به چشمش خورد و افتاد. ما هم همانجا ولش کردیم تا بمیرد. بعد از ظهر یک دفعه صدای ناله‌اش را شنیدیم و دیدیم که دارد خودش را کورمال کورمال روی دست و پا می‌کشد و به سمت ما می‌آید. معلوم شد که فقط بیهوش شده بود، اما از آن‌جا که جایی را نمی‌دید و درد لعنتی هم دیوانه‌اش کرده بود، خوب سینه‌خیز نمی‌رفت، تیر خورد و قبل از این‌که کسی او را به سنگر بیاورد جلوی چشم همه‌مان مرد...»

این بخشی از رمان «در جبهه غرب خبری نیست» است، این روایت یک سرباز از مرگ سرباز دیگری است که در مقابل چشمانش کشته می‌شود. شما از این نگاه چه حسی می‌گیرید؟ آیا به خواننده این حس را القا نمی‌کند که وقتی زندگی آدم‌ها این‌قدر بی‌ارزش است پس گور پدر خاک و میهن؟ تاریخ در حال تکرار شدن است، «هیتلر»ها و «موسولینی»ها دارند دوباره با هم دست می‌دهند که دنیا را به آتش بکشانند، حالا زمان کنار گذاشتن خشم نیست! برای ما مردم عادی که اسلحه، موشک و حتی لباس نظامی نداریم تنها وسیله جنگی «قلب گرم» است، قلب‌های خودتان را گرم نگه دارید! از دیدن این فیلم‌ها، یادداشت‌های مردم، خرده‌روایت‌ها و حتی حرف‌زدن درباره آن خسته نشوید و از ناراحت شدن و گریه کردن هم امتناع نکنید. هیتلر از آن چیزی که در صفحه نمایش تلفن‌های همراه‌تان می‌بینید به ما و شما نزدیک‌تر است و ما ممکن است با قلبی سرد و اتکا به آرامشی که از دیپلمات‌ها، تانک‌ها و تفنگ‌های زیادمان داریم، فرانسه جنگ جهانی دوم باشیم.

بهتر است اما به دهه شصت برگردیم، به روزهایی که با فرستادن حتی یک کمپوت به جبهه در جنگ مشارکت می‌کردیم. امروز «فضای مجازی» بهترین صحنه برای مبارزه ماست و حتی یک «لایک»، «بازنشر» و یا «پست» و «استوری» نقش همان «کمپوت‌های گیلاس کوچک» را بازی می‌کند. در مقابل جان آدم‌ها از آن دریغ نکنیم.